بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ بنای عالم از نسخهٔ شمس العلوم عبدالله ابن
عباس رضی الله عنهما از حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم پرسیدند که بنای این جهان را چند مدت
شد حضرت فرمودند که تاریخ بنای عالم چهل و

سه کرور و چهل لک و پنجاه و هفت هزار
و هفتصد و سه سال قبل الجهان از هجرت
آدم علیه الصلوة والسلام گذشته و آبادانی
زمین قبل از آدم صفی شصت و چهار لک و
هشتاد هزار سال شده و از آن چهار قرن
کرده اند قرن اول سی و چهار لک و پنجاه
و شش هزار سال بوده و دران قرن آبادی

ددان و دیوان آتشی و پریان که جان بن جان
آمد پادشاهی روی زمین با ایشان بوده قرن دوم
هفده لک و بست و هشت هزار سال بوده
دران قرن آبادی فرشتگان نوری بود
و پادشاهی روی زمین ایشان داشتند قرن
سیوم هشت و شصت لک و شصت
و چهار هزار سال بود و دران قرن آبادی

یکهزار و نهصد و نود و نه آدم آبی باسم صفائی
بودند پادشاهی روی زمین ایشان داشتند
اما ایشان توالد و تناسل نداشتند و در دور
مهتر آدم طوفان نوح شد قرن چهارم چهار لک و
سی و هزار سال بود دران قرن آبادی اسپان بادی
بوده پادشاهی روی زمین ایشان داشتند
چون دور پادشاهی ددان و دیوان آتشی و زنان

سلطنت جان بن جان پادشاهی پریان ناری
و مدت ملایکه نوری و عهد خلافت ادمیان
ابی و بقای تاج و تخت ایالت اسمان بادی
درگذشت نوبت بانسان خاکی رسید
حق سبحانه تعالی خواست که محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم را ظاهر کرداند و بوجود بهبود موجود
آورد و ادم صفی را باسم ذاتی بیافرید دو هزار



سال عمر ادم علیه السلام بود بعده نوح نبی الله
علیه السلام را بیافرید عمر او هزار سال بود و
بعد از ان زمانه طوفان دویست و چهل
سال گذشت بعده ابراهیم خلیل الله را بیافرید
و فرزندان ایشان اسمعیل و اسحاق و فرزند
اسحاق یعقوب و فرزندان یعقوب بنی اسرائیل
بودند و از فرزندان یعقوب یوسف علیه السلام

پانصد و پنجاه سال گذشت بعده مهتر داؤد
سلیمان را پیدا کرد و بعد از زمانه مهتر داؤد
خلیفه الله هفتصد و هفت سال گذشته
مهتر موسی کلیم الله را بیافرید و بعده یکهزار و
پنجاه و سه سال گذشت مهتر عیسی روح الله
را بیافرید و بعد از زمانه عیسی ششصد گذشت
که سید عالم و مهتر بنی آدم محمد مصطفی صلی الله

علیه

علیه و آله و سلم را ظاهر کرد از دور آدم تا زمانه
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هفت هزار
سال است و پیغمبران خدای تعالی صد و بیست و
چهار هزار بودند علیهم السلام از انجمله سه صد و
سیزده مرسل اند و از جمله مرسل گزیده چنانچه حقتعالی
فرموده واجتبیناهم وهدیناهم و هفت
پیغمبر صاحب کتاب اند شیث و ادریس و

ابراهیم و موسی و داود و عیسی و محمد مصطفی
صلوات و سلامه علیهم اجمعین و کتابهائیکه از
حضرت ربوبیت نزول فرمود صد و چهار
کتاب است پنجاه بشیث و سی بادریس و ده
بابراهیم و ده بموسی پیش از توریت که آنرا
الواح خوانند و از انجمله پنج صاحب شریعت
بودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مصطفی

صلی

صلی الله علیه و سلم و کتابهای خدا تعالی بیشتر در
ماه رمضان المبارک فرود آمدند و صحف بابراهیم
در اول ماه رمضان و پس از نه صد سال زبور
بداود در شب هفتم رمضان و بعد پانصد سال
توریت بموسی در شب سیزدهم رمضان و بعد از
هزار و دویست سال انجیل بر عیسی در شب
بست و یکم رمضان و بعد سه صد و بست سال

فرقان بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در شب
بست وهفتم رمضان فرود آمد و توریت
نه هزار سوره است و در هر سوره هزار ایت
مقدار سورة البقر و انجیل بر عیسی علیه السلام
هشت هزار و هفتصد و هفتاد و هفت ایت
است و زبور بر داود علیه السلام چهار هزار
و هفتاد و هفت آیت است و فرقان که

بمحمد

بمحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نزول یافت
شش هزار و ششصد و شصت ایه ست و از جمله
سورها فاضلتر و بزرگتر سورة الحمد و الحمد هفت
آیه است و چهارده کلمه و صد و چهار حرف است
و ده نام دارد الحمد. فاتحه. صلوات.
ام القران. قران العظیم. شافی. وافی. کافی.
سبع المثانی ام الکتاب. ابیات جارالله

گفت جار الله همه ایات قران مجید

ششهزار و ششصد و شصت و شش امد درشمار

یکهزار ازوی قصص یکهزار ازوی مثل

هر یک ازامر و نهی وعده و عید امد هزار

پانصد ازوی حل و حرمت یکصد هم ازوی دعا

ناسخ و منسوخ آمد شصت و شش ای نامدار

این مقالات امام المسلمین امام اعظم رضی الله عنه

بدان

پنج کاسب اند یکی کاسب مومن و متقی وان آنست

که رزق ازخدا بداند واداي حقوق شرع نیز

کند دوم کاسب فاسق وان آنست که رزق

ازجانب الله تعالی داند مگر قصور درعبادت

حق تعالی کند سوم کاسب منافق وآن آنست که

رزق الله تعالی را داند مگر تردد خاطر دارد که

اگر کسب نکنم رزق دهد یا نه چهارم کاسب مشرک

و آن آنست که کسب خود را در رزق نیز دخل

دهد **پنجم** کاسب کافر و آن آنست

که رزق از کسب خود داند

تمت ۱۲۸۹

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای نامتناهی پروردگاری را که استحکام قواعد

اسلام را بمجاهدات طالبان سعادت ملکوتی گردانید و اساس

تزکیه نفوس را معراج سالکان درجات جبروتی گردانید

واعتصام

واعتصام بجذبات عنایات ربانی را جناح طایران

فضای سیاحات لاهوتی گردانید و صلوة بسیار و درود

بیشمار بر خلاصه و زبده عالم مهتر و بهتر اولاد بنی آدم

سید اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و بر اهل بیت

او که مهتران دین و پیشوایان اهل یقین اند اما بعد بدان

العزیز که راههای طالبان حق بجناب بارگاه حضرت

بیشتر از انست که از احصر توان کرد الطرق الی الله

بعد انفاس الخلایق اما همگی راهها بسه قسم
بازگردد قسم اول راه ارباب معاملات است بسیاری
روزه ونماز وتلاوت قرآن وحج وغیره از اعمال
ظاهره واین راه عامه مسلمانانست وموجب نجات
ایشان از عذاب ابدی ولیکن وصول حقیقی از راهگذر
این نوع عبادات متعذر است قسم دوم راه اصحاب
مجاهدات است به تبدیل اخلاق وتزکیه دل وتجلی روح



وسعی در آنچه تعلق بعمارات باطنی دارد واین راه ابرار
است واین قسم نیکان امت اند واین طایفه را مقتصدان
خوانند وواصلان این گروه اندک باشند قسم سوم
راه سایران حضرت صمدیت است که به بیدای ساحات
لاهوتی با جنحه جذبات عنایت حضرت لایزالی
طیران میکنند ووصول این قوم در بدایت آفرینش
از نهایت کار دیگران است واین راه اشرف طرق

است مبنی است بر موت ارادی چنانکه حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود موتوا قبل ان تموتوا
وظهور آثار این سعادت موسس برده قاعده است
قاعدهٔ اول توبه است وحقیقت توبه بازگشتن بود بحضرت
صمدیت باختیاری چنانکه بمرگ بازگشتن است بحضرت
بی اختیاری پس توبه بیرون آمدن بود از گناه وهر چیز
بنده را از حق باز دارد از مراتب دینی وعقبی آن عین

گناه

گناه است وبر طالب واجبست از همه بیرون آمدن
تا از نسبت خود هم مثنوی گر کلاه فقر خواهی سر بنه
در خود و جمله جهان یکسر بنه چاره تو چیست در خون آمدن
چاره این چیست بیرون آمدن این کلاه پر آتش است
سرسبزی کی دهندت تا تو می بازی نه سر قاعده دوم زهد
است وحقیقت زهد بیرون آمدن بود از دنیا وآرزوهای که
تعلق بدان دارد از مال وجاه وناموس باختیار چنانکه

از مرگ از همه برون خواهد آمد بلکه حقیقت زهد است که
ازطلب درجات باقی بگذرد چنانکه ازطلب لذت
دنیای فانی گذشته است که الدنیا حرام علی
اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا
وهما حرامان علی اهل الله حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم میفرماید که دنیا حرامست بر اهل آخرة
وآخرت حرام است بر اهل دنیا وهر دو حرامست بر

اهل الله

اهل الله ع چنین لذت که در هردو جهان هست
ترا در حضرت او بیش از آن هست چرا پس ترک هردو
می نگیری چو مشتاقان پی او می نگیری هر آنکو در نبازد
هردو عالم نگردد در حریم خاص محرم قاعده سیوم
توکل است وحقیقت توکل برون آمدن بود از رویت
وسایط واسباب خروج خواهد کرد باضطرار اما خروج
که باختیار بنده بود باعتماد کرم خداوندی موجب

که بی اختیار بنده بی تکلفی از وی
التفات به اسباب

رضای خداوندست وخروج ضروری که بعد از مرگ
بود مقرب عذاب وسخط الهی وخشم او خواهد بود
نعوذ بالله منها قاعده چهارم قناعت است واصل
قناعت برون آمدن از لباس آرزوهای نفسانی وتمتعات
بهیمی چنانکه بمرگ از همه آرزو جدا خواهد شد مگر آنقدر که
قوام اصل حیات بدان است از ماکول وملبوس وزعات
حد اعتدال درانست س گر ترا نانی وخلقانی بود



هر سر موی تو سلطانی بود آنچنت اینجا احتیاجست
این مکن آنچه اینجا بایدت دانان مکن قاعده پنجم عزلت
است ومعنی عزلت برون آمدن بود از آمیزش خلق
وخود را برکرانه داشتن از صحبت ایشان است چنانکه بمرگ
از همه جدا خواهد گشت همچنانکه بروی انقطاع اختیاری
مالوف وی دیگر صحبت هر کامل که مربی وی بود ومتصرف
در وی هیچ تصرف پاک شوی در مرده تا نفس مرید را

باب دلالت از جنابت بکالکی فسرده آئینه دل ویرا از زنگار
غیرت پاک گردانده و اصل عزلت معزول گشتن حواس است
بخلوت یعنی چشم را از نادیدنی و گوش را از ناشنیدنی
و زبان را از ناگفتنی زیرا که هر آفتی و بلائی که بروح رسیده است
و هر حجابی که ویرا از حضرت صمدیت محجوب کرده است اصیل
اینهمه آرزو از ره حواس در آمده است پس بواسطه عزلت و باز داشتن
حواس مدد نفس از دنیا و شیطان و معاونت مواد آرزوی



جسمانی منقطع میشود همچنانکه طبیب حاذق در معالجه بیماران
اول پرهیز فرماید از آنچه بیمار را زیان میدارد و در علت وی
می افزاید تا بواسطه پرهیز و تنقیه مدد مواد فاسده از بیمار
منقطع میشود پس داروی مسهل میدهد تا اصل مرض حرارت
غریزی میکرد و جذب صحت میکند و همچنین برین تنقیه سالکان
عزلت و دوام ذکر شغر زنج بردم روز و شب عمر دراز
تا بصد زاری وری کردند باز تو بدین زودی بدین در چون

ور نخستین پایه برتر چون رهی ٭ تا نیاید درد این کارت
بدید ٭ قصه این درد نتوانی شنید ٭ گر شود این درد دامن گیر
تو ٭ برگشاید بر سر زنجیر تو ٭ ور نگیرد دامنت این درد
زود ٭ گفتگوی من ندارد هیچ سود ٭ قاعده ششم ذکر
است و معنی ذکر برون آمدن بود از یاد هر چه غیر حق است
باختیار چنانکه از یاد همه خروج خواهد کرد ضروری و حق
جل و علا میفرماید واذکر ربک اذا نسیت

یعنی

یعنی یاد کن پروردگار خود را همه فراموش کنی غیر او را
واذکر معجونیست مرکب از نفی و اثبات تا بنفی آن که
لا اله است مواد فاسده که مقوی نفس اماره است و
مزیل صفات وی از شهوات حیوانی و اخلاق ذمیمه نفسانی
چون کبر و حسد و حقد و بخل و ریا و عجب و حرص و غیر آن که
هر یک از آن صفات بندی از بندها و بیماری دل است
از خود دور می افگند و هوای فضای میدان ذکر را که محل

بارگاه کبریا و مطلع افتاب فردانیت ست از غبار حدوث

وظلمات کثرت پاک میکرداند و باثبات الا الله تحصیل

دل و سلامتی وی از رذایل اخلاق و کسب زندگی که بحیات

طیبه میکند و بسطوات ظهور نور وحدت ظلمات

کثرت حدوث منهدم میکردد تا پادشاه روح که خلیفه

حق است بر سریر ایقان بشواهد حق جمال کمال خود را

جلوه میدهد و زمین بدن بنور هدایت آنجمال منور میشود سر



یوم تبدل الارض غیر الارض شاهد افتد و

رسوم وجود موهوم ذاکر در آفتاب وجود متلاشی شود

وغبار ادبار وجود ذاکر منهدم شود و جمال مذکور در عین

ذاکر ذکر منهدم شود و روی نماید و اشاره وهو معکم

اینکم محقق کردد فاذا ایقوتنی ابصرته ابصرتنی

مثنوی تا بود یکذره از هستی بجای کفر باشد کر نهی در عشق

پای کر شوی چون خاک در ره پایمال تا ابد جا زابد ست

آری کمال، تا تو با خویشی عدو بینی همه، چون شوی فانی
احد بینی همه، قاعده هفتم توجه است و معنی توجه روی
آوردن بود بحضرت صمدیت بهمگی خود بیرون آمدن
از جمیع دواعی که سالک را بغیر حق خواند چنانکه بمرگ
باختیار پس علو همت سالک ان اقتضا کند که بکوشد
بطریق هیچ محبوب و مطلوب غیر حق التفات نکند و اگر
مقامات همه پیغمبران بر و عرضه کنند نظر بران جمله نیفکند



و از حق بدان مشغول نشود سید الطایفه ابو القاسم جنید
قدس سره میفرماید که لو اقبل الصدیق علی الله
الف الف سنة ثم اعرض عنه لحظة
مما فاته اکثر مما قاله شیخ فرمود که اگر سالک
صادق هزار هزار سال در راه حق قدم زند پس یکلحظه
از انحضرت غافل ماند انمقدار سعادت که دران لحظه
فوت شود بیشتر ازان بود که دران هزار سال حاصل کرده بود

قاعدهٔ هشتم صبر است و حقیقت صبر برون آمدن بود از حظوظ
نفسانی و حبس کردن نفس در محنت عبادات و ثبوت قدم
به ثبات مجاهدات چنانکه بمرگ زیرا که سالک نفس اماره را
در توبه تزکیه حاصل کند ضرورت بعد از مرگ در بوتهٔ دوزخ
بالوان عذاب تحمل باید کرد پس هر آینه صبر و تحمل بر محنت
عبادات و صبر بر انقطاع نفس از مألوف و محبوبات که موجب
تصفیهٔ قلب و تزکیهٔ روح اولی از صبر بر عذاب جاودان

قاعده

قاعدهٔ نهم مراقبه است و مراقبه چشم داشتن بود بحصول
مطلوب و حقیقت مراقبه برون آمدن بود از حرکات و قوت
خود باختیار چنانکه بمرگ آرام گرفتن بعد از تصفیهٔ دل و تزکیهٔ
نفس در انتظار افتتاح ابواب مواهب حضرت الهی و کمین
داشتن بر رهگذر نسیم ریاح نفحات الطاف نامتناهی
در میدان مودت قدم همت بر سر مرادات زده در بحر
احدیت غوطه خورده پروانهٔ هستی بر شمع جمال احدیت

زده باد ادمنازل قطع کرده کلیم ادبار حجاب انداخته برون پرداخته

بساط مجاهدت طی کرده دل مرده با نوار مشاهدات حی کرده بیات

نفس بحسنات روح مبدل گشته از و بد و گر بخیه و در حلقه

عصمت آویخته انوار آفتاب صحرای قدم دیده از تاریکی

تنگنای حدوث رسیده آیة ذلك فضل الله يؤتيه

من يشاء والله ذو الفضل العظيم مثنوی هر که او با همه

خود همرست یکدم از ملک دو عالم خوشترست با خدای



خویش دایم در حضور چون شود دل سنگ با شیخ آن نور گر تو خواهی باشی

از اهل راز تا به منگر بسوی هیچ باز زانکه گر جانی نظر خواهی

فکند در کنار خویش سر خواهی فکند هر گرا آئینه باشد باشاه

کفر باشد گر کند در خود نگاه گر گدای او شوی شاهت کند

ورنه آگاه آگاهت کند قاعدهٔ دهم رضاست و حقیقت

رضا برون آمدن بود از رضای خود بدخول محبوب چنانکه

بمرگ یعنی انسلاخ محب از صفت خود و ظاهر شدن بصفت

خواست محبوب و انمقام اعظم مقامات است مر

سالک را زیرا که هر مطلوب که از پس پرده طلب حاصل شود

لایق حوصلهٔ طالب باشد و سالک مبتدی در مقام مسکنت

و صغارتست پس هر چه در طور خود خواهد حقیر بود چون

خواست خود از میان بردارد و کار عظیم با عظیم گذارد عطایای

نامتناهی آید و عطای ما لا عین رأت و لا

اذن سمعت جز جناب کبریا را نشاید و من کان

بل

میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی فی الناس

کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها یعنی

که هر که بمیرد از ظلمات اوصاف نفسانی و حقارات

تمتعات حیوانی زنده گردانیم او را بحیات جلالت اوصاف

ربانی و مخصوص گردانیم او را بنور از انوار اسرار اوقات حیات

قدسی تا بدان جناح نور و حیات طیران میکند و در فضای

صحرای لاهوتی و خورشید فراست او را مطلع ملکوت

بر قبور احداث مردگان معتبره غفلت و جهالت میباید و
هر یک را در بند انواع سلاسل و اعلام هموم تصاریف امور
حسی مشاهده میکند و بالوان عذاب عقاب و حیات
حرص و حسد مبتلا می‌بیند چگونه برابر بود با کسی که در تاریکی
بیابان غفلت شد شد و چون در شجرهٔ انسانی خنک گ
بر شاخ اخلاص لطافت شکوفه ایمان ندیده و از لذت
و حلاوت میوهٔ ایمان و میوه حکمت و ولایت محروم

مانده

مانده و جعلنا الله ایاکم ممن سعد بطاعته
و فاز بمحبته انه قریب مجیب والحمد لله
وحده والصلوة علی من اتبع الهدی

تمت بخیر رساله قاعده [illegible]

[illegible] ۱۲۸۳ هجری